

کاش همه باور کنند که محیط بانان برای حفظ سرمایه های مردم کار می کنند. سرمایه محیط زیست که فقط کل و بز نیست. محیط بانان حافظ جنگل و مرتع و منابع آیند. با وجود خلا های قانونی، قصاص به جامعه محیط بانانی آسیب میزند و به سرمایه های ما.

روایتی از آزادی محیط بان «غلامحسین خالدي»



برای «نازنین» این بهار، بهار سال های پیش نیست. در نبود پدرش که محیط بان دریند دناست، عید نوروز نه شیرینی داشت و نه لباس نو. مادر می گفت: «غلامحسین که نیست، چه عیدی؟» بعد از نزدیک به 6 سال محیط بان خالدي دیشب در زندان یاسوج، آخرین چوب خط را زد و شاید تا صبح آزادی خواب به چشمش نیامده است. او شبی از غم اسارت بی خواب بوده و حالا از شوق رهایی. هفته پیش که وجه المصالحه برای آزادی اسعد تقی زاده؛ محیط بان دریند دنا با کمک مردم جور شد و بعد از هشت سال آرگار از زندان بیرونش آوردند، دل خانواده خالدي هم قوت گرفت که آزادی نزدیک است و چه بهاری شود با او.

تابستان سال 89، بعد از اینکه صدای شلیک گلوله در ارتفاعات چهار هزار متری دنا، سکوت کوه را شکست، غلامحسین خالدي محیط بان و سه همکار دیگرش با چهار شکارچی غیر مجاز رو به رو شدند که لاشه یک کل وحشی را با خود داشتند. ساعتی بعد حادثه اتفاق افتاده بود و در درگیری مسلحانه، یک شکارچی ناخواسته کشته و خالدي به عنوان عامل شلیک بازداشت شد، به «علم قاضی»، «احتمالاً» قاتل فرض شد و به اتهام قتل عمد به قصاص نفس محکوم. با اعتراض وکیل مدافعش، دیوان عالی کشور تحقیقات دادگاه برای مجوز حمل سلاح و رعایت یا عدم رعایت قانون بکارگیری سلاح توسط متهم را ناقص و محتاج بررسی بیشتر اعلام کرد. در جلسات مختلف دادگاه کیفری، حکم اعدام او سه بار تکرار و هر سه بار از سوی دیوان عالی نقض شد تا اینکه در آخرین جلسه قاضی حکم به مصالحه داد و برای گرفتن رضایت از اولیای دم، امضای طرفین پای توافقی 750 میلیون تومانی نقش بست. در این سالها که خالدي در زندان یاسوج شب و روز می گذراند، امیدش برای جور شدن وجه المصالحه رنگ می باخت اما مردم از شهرها و کشورهای مختلف به حساب «گنج پشیمان زیست بوم ایران» کمک کردند و با بخشندگی گره از کار محیط بانان دریند گشودند.

چهارشنبه جلسه نفسگیری در دفتر نماینده ولی فقیه در استان کهگیلویه و بویراحمد برگزار شد تا صورت جلسه بخشش و آزادی به امضا برسد. به جز ولی دم و ریش سفیدان محل، معاونت دادگستری استان، گروهی از اعضای «پویش حیات» هم حضور داشتند تا دست آخر پس از پنج ساعت چندین امضا پای برگه رضایتنامه آزادی خالدي نقش بست. جلسه صلح و بخششی که صبح امروز برگزار می شود، کلید آزادی محیط بان خالدي است.

انتظار خوش

حال و هوای خانه روستایی خالدي در میمند، بهاری است؛ بهاری دیگر که نه نسیمش به بهار سالهای دیگر رفته و نه آفتابش. در مدام صدا می کند و مهمان پشت مهمان می آید برای عرض تبریک. فاطمه، همسر محیط بان خالدي از همسایه ها که برای خبر جستن آمده اند پذیرایی می کند، مثل شب های عید سالهای پیش. در صدایش بغض و شادمانی در هم است. «این سالهای سیاه، آرزوی روز آزادی را داشتم. 6 سال خیلی سخت گذشت. پدر غلامحسین از بس گریه کرد چشمش خیلی ضعیف شد.

مادرش دیگر سخت راه می‌رود. معلوم نیست کی از راه برسد. ما گوش به زنگیم و منتظر.»

بیماری قلبی، زخم معده و ناراحتی اعصابی که در این سالها فاطمه را دچار کرد، نگذاشت برای مراسم گلریزانی که هفته پیش برای آزادی خالدي برگزار شد سر برسد. «ای مشکل که سیمو پیش اومه، خیلی ناراحت آیم. مریض بوم. الانم مریضم. دکتر می‌گفت معده زخمه ناراحت نه‌آیو. والا نمی‌شد.» نا امید شده بودند، چطور می‌توانستند این همه پول جور کنند؟ «عید که می‌شد نه لباس نو می‌پوشیدم و نه شیرینی می‌گرفتم. چه شیرینی؟ با این دردها فقط تلخی داشتیم. سه بچه از دست داده بودیم و شوهرم به زندان رفته بود. اما حالا فقط به خوشی آمدنش فکر می‌کنم. این انتظار خوش است.» توی خانه تلفن مدام زنگ می‌خورد و کسی آن طرف خط آزادی را شادباش می‌گوید.

شوق اولین پرواز

آخرین خاطره تنها دختر غلامحسین خالدي محیط‌بان از حضور پدر در خانه مال زمانی است که 9 ساله بود. پدر از راه رسیده بود و برایش بستنی آورده بود و با صدای بلند خندیده بودند. مزه شیرین بستنی اما کم کم از یادش رفت و بعد از آن هر بار نازنین را به گریه انداخت. او 15 ساله شده، خیلی بزرگ تر از پیش. قد کشیده، پوستش گندم گون است، چشم هایش از شوق برق می‌زند و شادی کودکانه اش مثل اشتیاق اولین پرواز پرنده‌هاست. با چنان ذوقی از آمدن همسایه‌ها می‌گوید که نفسش به شماره می‌افتد. «همین فردا می‌رویم یاسوج دنبال بابا. کاش هر چه زودتر صبح برسد.»

برای پدرش عالمی گل گرفته تا وقت آزادی به او بدهد. هفت سین خریده تا این عید دور هم باشند و لحظه‌ها را می‌شمارد که باز مثل قدیم سر به کوه و دشت بگذارند و پرنده‌ها را دید بزنند. «بابا زاده کوه است، کوه را که میدیدم غصه ام می‌شد که نیست. آروزی آن روزها را داشتم که با هم بیرون می‌رفتیم. این 13 به در مثل بچگی هام دستش را می‌گیرم و می‌رویم کوه. این عید فرق دارد.»

هر صبح با صدای خالدي بیدار می‌شدم

بهمن ایزدی، یکی از اعضای «گنجه زیست بوم ایران» است؛ حساب بانکی که برای جمع آوری وجه المصالحه محیط‌بانان به راه افتاد و بناست چاره بخشی از مشکلات محیط زیست کشور باشد. ایزدی چهار سال است که هر صبح با صدای دو محیط بان در بند بیدار شده. «دیگر عادت کرده ام. می‌دانم که هر صبح یا اسعد زنگ می‌زند یا غلامحسین.»

اما حالا لحظه به لحظه زمان آزادی دومین محیط‌بان نزدیک‌تر می‌شود. ساعت‌هایی نفس‌گیر که برای ایزدی یا در جلسات مصالحه گذشت یا در مراسم گلریزان برای جمع آوری کمک مردم. این ساعت‌ها محیط‌بانان از نقاط مختلف کشور با او تماس می‌گیرند و از اوضاع می‌پرسند و ایزدی بهشان جواب می‌دهد که مردم محیط‌بانان را باور کردند، آنها با دست یاری شان اسعد را نجات دادند و خالدي هم به زودی آزاد می‌شود. کار آزادی که تمام شد باید پیگیر مشکلات دیگر باشیم، بینیم اشکال قانون کجاست و حلش کنیم.

می‌گوید که کاش همه باور کنند که محیط بانان برای حفظ سرمایه‌های مردم کار می‌کنند. «سرمایه محیط زیست که فقط کل و بز نیست. محیط بانان حافظ جنگل و مرتع و منابع آیند. با وجود خلا‌های قانونی، قصاص به جامعه محیط‌بانی آسیب می‌زند و به سرمایه‌های ما. محیط‌بانان باید بدانند که مردم قدردان تلاش آنها هستند و اگر مشکلی برایشان پیش بیاید برای گره‌گشایی به میدان می‌آیند. همین نجات یافته‌ها برای کشور بیشتر دل می‌سوزانند.

برای بهمن ایزدی و همراهانش که پیگیر ماجرای حافظان در بند طبیعت بودند، آزادی آنها رنگ دیگری دارد. پیش از این چهره غمزده و رنگ پریده همسر اسعد دلگیرشان می‌کرد، چهره‌ای که روز آزادی گل انداخته بود و به قول ایزدی «چشمه‌هایش می‌خندید.» حالا پایان دادن به چشم‌انتظاری خانواده خالدي آرزوی اوست.

مهتاب جودکی / خبرنگار